

## اسرار و رموز حروف مقطعه قرآن در تفسير حضرت بهاء الله

مهرنوش فيروزمندی

### مقدمه

۲۹ سوره از سوره های قرآن با ۱۴ تركيب مشتمل بر ۱۴ حرف مخصوصه شروع می شوند که عبارتند از:

الم (الف، لام، میم، ۷ مورد) الر (الف، لام، راء، ۴ مورد) ص (صاد، ۱ مورد) ق (قاف، ۱ مورد) طسم (طاء، سین، میم، ۲ مورد) طس (طاء، سین، ۱ مورد) كهيعص (كاف، هاء، ياء، عين، صاد، ۱ مورد) حم (حاء، میم، ۷ مورد) حمعسق (حاء، میم، عين، سین، قاف، ۱ مورد) یس (ياء، سین، ۱ مورد) طه (طاء، هاء، ۱ مورد) المر (الف، لام، میم، راء، ۱ مورد) المص (الف، لام، میم، صاد، ۱ مورد) ن (نون، ۱ مورد)

این حروف را حروف نورانی نیز می گویند اما بیشتر به حروف مقطعه قرآن مشهورند چرا که به صورت کلمه معنای خاصی ندارند و در هنگام خواندن، آنها را به صورت مقطع و مستقل می خوانیم.

رموز این حروف مستور ماند تا این که جناب میرزا آقا رکاب ساز شیرازی<sup>(۱)</sup> که یکی از افرادی بود که پس از استماع بیانات حضرت اعلی در مسجد وکیل به شرف ایمان فایز گردید، در عراق به حضور حضرت بهاء الله رسید و در دو مورد حروف مقطعه قرآن و آیه نور<sup>(۲)</sup> سؤال کرد. در جواب وی، حضرت بهاء الله لوحی به افتخارش نازل فرمودند. این لوح در بغداد و بعد از مراجعت حضرت بهاء الله از کوه های سلیمانیه نازل شده است و بسیار مفصل (حدوداً ۷۵۰ سطر) و کلاً به زبان عربی می باشد. حضرت ولی امر الله این لوح را تحت دو عنوان «لوح آیه نور» و «لوح تفسیر حروف مقطعه قرآن» ثبت فرموده اند و جناب اشراق خاوری آن را در مائده آسمانی، جلد ۴ در صفحات ۴۹ - ۸۶ درج کرده اند.

مفسرین سعی کردند که به تعبیر مختلف این حروف را تفسیر نمایند که با نزول تفسیر حضرت بهاء الله جایی برای ذکر این تفاسیر باقی نمی ماند، فقط به اختصار بیان می شود که حتی مطالعات کامپیوتری نشان داد که یک پیوستگی عددی و ریاضی بین این حروف و حروف دیگر قرآن وجود دارد. رشاد خلیفه نویسنده کتاب اعجاز قرآن در عصر

کامپیوتر<sup>(۳)</sup> اظهار می‌کند که مجموع حروف به کار برده شده از هر ترکیب در هر سوره، مضربی از ۱۹ می‌باشد مثلاً حروف مقطعه «الم» سرآغاز ۸ سوره از قرآن می‌باشد که مجموع تکرار این سه حرف در این ۸ سوره ۲۶۶۷۶ بار است که مضربی از عدد ۱۹ می‌باشد. علاوه بر آن، حرف الف در حروف مقطعه ۱۳ سوره به تعداد ۱۷۴۹۹ لام در ۱۳ سوره به تعداد ۱۱۷۸۰ و میم در ۱۷ سوره ۸۶۸۳ بار تکرار شده است که مجموع آنها ۳۷۹۶۲ می‌باشد و مضربی از ۱۹ است. حتی تعداد هر حرف در سوره‌های مربوط به خود نیز مضربی از ۱۹ است. نویسنده در مورد بقیه حروف مقطعه نیز با محاسبات ریاضی به نتایجی مشابه دست می‌یابد و به این ترتیب، عدد ۱۹ را به عنوان کلید رمز قرآن معرّفی می‌کند.

### تفسیر حضرت بهاء الله

و اما در این ظهور اعظم بنا بر فضل و موهبت حضرت بهاء الله و به اصابع قدرت «کنوز علم و حکمت» الهیه در این حروف مفتوح گشت و «روایح مکنونه اش بر جمیع ممکنات» مبذول شد. حضرت بهاء الله در قسمتی از این لوح در جواب سایل می‌فرماید:

«و اما سئلت عن حروف المقطعات فی الصّحائف و الزّیرات، فاعلم بانّ لكلّ واحد من هذه الحروف لآیات للذّینهم یعرفون و فیها رموزات و اشارات و معانی و دلالات لا یعقل حرفاً منها الاّ الذّینهم کانوا فی رضی الله یسلکون و فی رضوان العلم یحبرون و لم یزل کانت اسرارها مکنونة فی کنائز العصمة و مختوما بختام القدرة و مقنوعاً بقناع العزّة و لکنّ حینئذ فکّ ختامه علی شانک و ودک علی ما کان الناس یقدرون ان یعرفون.»

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است:

(و اما از حروف مقطعه در قرآن سؤال کردی، پس بدان که در هر حرفی از این حروف، آیاتی است برای کسانی که معرفت حاصل کنند و در آن رموز و اشارات و معانی و دلالاتی است که جز سالکان سبیل الهی حرفی از آن را نمی‌فهمند و تا ابد اسرار آن پوشیده و مخفی خواهد ماند. ولی در این هنگام در حدّ شأن و درک تو و به اندازه‌ای که مردم قادر به فهم و درک آن باشند رمز آن گشوده می‌شود.)

با مطالعه لوح، خواهیم دید که از میان ۱۴ ترکیب ذکر شده «الم» قسمت اعظم لوح را به خود اختصاص می‌دهد. در ابتدای ۷ سوره از سوره‌های قرآن ذکر شده است و اولین آیه

قرآن با آن آغاز می گردد: «الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين» حرف الف در میان این سه حرف (الف، لام، میم) به طور مفصل تر و به تعابیر مختلف تفسیر شده است. «المص» و «المر» دو ترکیب دیگر از حروف مقطعه نیز به اختصار تعبیر گردیده است.

در این مقاله چکیده‌ای از تفاسیر ارایه شده در این لوح تحت عناوین ذیل مورد مطالعه و بررسی قرار می گیرد:

۱. «الم» از اسما و صفات حق.

۲. حروف مقطعه و حضرت محمد.

۳. حروف مقطعه و مظاهر الهیه.

۴. حروف مقطعه و ظهور موعود.

۵. الف و علم جفر جامع.

۶. الف و علم کیمیا.

### ۱. «الم» از اسما و صفات حق

«فاعلم بانّ الالف فى مقام یشیر على اسمه الاعظم فهو الله و اللام من علمه المكنون و الميم عن اسمه المعطى. اى انا الله الاعلم المعطى و هذه الاسماء ما اختصه الله بنفسه فى اول كتابه و بذلك اراد ما اراد ولن يعرف احد كيف اراد لانه لا يسبقه احد بعلمه و انا كلّ بذلك موقنون و معترفون.»

مضمون بیان به فارسی:

(پس بدان که حرف الف در مقامی به اسم الله و حرف لام به علم مکنون او و حرف میم به اسم معطی او دلالت دارد. یعنی من خداوند دانای بخشنده هستم. «ای انا الله الاعلم المعطی» و این گونه اولین آیه کتاب خود را با برخی از اسما و صفات عالیّه خود زینت می دهد و هیچ کس را یارای آن نیست که اراده الهی را آن گونه که شایسته آن مقام است، دریابد و همه ما به این مقرّ و معترفیم.)

## ۲. حروف مقطعه و حضرت محمد

### حروف مقطعه، رموزی بین خدا و حضرت محمد

«ثم اعلم بانّ هذه الحروف المقطعات في مقام يكوننّ الرمز بين العاشق و المعشوق و الحبيب و المحبوب و لا يطلع بذلك احد الاّ الذين جعل الله قلوبهم كنائز علمه و خزائن حكمته.»

مضمون: (سپس بدان که این حروف مقطعه در مقامی رمزی بین عاشق و معشوق و حبيب و محبوب است و هيچ کس بر آن اطلاع ندارد مگر کسانی که قلوبشان گنجینه‌ای از علم و حکمت الهی است.)

حبيب از القاب حضرت محمد می باشد. در احادیث اسلامی آمده است که ایشان در شب معراج به این لقب ملقب گردید: «يا محمد، انت الحبيب و انا المحبوب.»

### «الم» خطاب به حضرت محمد

«تلك الحروف في مقام الاسماء تدلّن على الكينونات الازلية و الحقائق الاحدية و سواذج الهوية كما انتم في الفرقان تقرئون. قال عزّ نوره في اول الكتاب «الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين» و في هذا المقام سمى الله حبيبه بهذه الحروف المنبسطة المقطعة ليوقننّ بذلك اللذين هم كانوا في هواء الروح بجناحين الانقطاع يطیرون ان يا محمد هذا الكتاب ای کتاب نفسک و هذا من کتاب غیب محفوظ الّذى لن يحيط بعلم احد الاّ الله و منه يفصل كل الكتب لو انتم توقنون و هذا من کتاب الّذى فصل فيه علم ما كان و ما يكون و يهتدى به المهتدون و كلّ ما نزل من قبل الّذى لا قبل من الكتب و الزّبر حرفاً من ذلك الكتاب اذا فاعرف كتاب نفس محمد الّذى رقم فيه كلّ الاسرار من قلم الله المهيمن العزيز القيوم لتشهد بانّه لا اله الاّ هو الملك المهيمن المحبوب و بذلك نزل من قبل بان اقراء كتاب نفسک و هذا الكتاب الّذى يكفى الّذين هم آمنوا و يبلغهم الى شاطئ اسم مخزون و في مقام اخرى يطلق على كتاب الّذى عليه بالحقّ و جعله فرقاناً بين الّذين هم آمنوا عن الّذين هم كفروا على ربهم يعدلون.»

این حروف در مقام اسما به تمامی مظاهر الهیه خصوصاً حضرت محمد دلالت می کند. خداوند در اولین آیه قرآن حضرت محمد را رمزگونه با خطاب «الم» مخاطب می سازد که ای محمد، این کتاب، هدایتی است برای متقین و شکی در آن نیست.

حضرت بهاء الله اين كتاب را به دو تعبير تفسير مي فرمايند: اولاً منظور از اين كتاب، نفس حضرت محمد است که ملهم به اسرار الهی است و بدین گونه خداوند حضرت محمد را مخاطب می سازد که اسراری را که به وی آموخته است بر خلقش بخواند و به آنان بیاموزد. شاهد این مقال، اولین آیه ای است که بر ایشان نازل شد و مأمور به رسالت خویش گردید: «اقرا باسم ربك الذي خلق» یعنی بخوان به نام پروردگارت که تورا آفرید. و این واضح است که منظور، خواندن کتاب اسراری است که خداوند در او به ودیعه گذارده است و این همان لوح محفوظ معروفی است که بر اساس روایات، اسرار ما کان و ما یکون تا روز قیامت بر آن نقش بسته است و قابل تغییر و تبدیل نیست. از آن جا که این اسرار بر اساس قوه استعداد خلق بیان می شود، تمامی آن چه تا قبل از زمان ظهور حضرت محمد بیان و ظاهر شده بود تنها حرفی از کتاب اسرار محمد است و سر بیان حضرت اعلی رخ می نماید که بر اساس سنت الهی هر مظهر ظهوری اتم و اشرف و اکمل از ظهور ما قبل خود است؛ چنان چه در کتاب بیان فارسی می فرمایند:

«هر ظهور بعدی، علت ظهور قبل است عندالله به ظهور اشرفیت، زیرا که خلق عیسی از برای ظهور رسول الله (ص) شد چنان چه خلق قرآن از برای خلق بیان و خلق بیان از برای ظهور من یظهره الله.» (بیان فارسی، باب ۱۷، واحد ۲)

دومین تعبیری که حضرت بهاء الله از این کتاب می فرمایند، کتاب قرآن است که با لقب فرقان یعنی جدا کننده مؤمنین از غیر مؤمنین ذکر شده است و باعث هدایت خلق می باشد. لازم به ذکر است که حضرت اعلی، این دو کتاب را به کتاب ناطق مظهر امر و کتاب صامت تدوینی هر مظهر امری تسمیه می فرمایند «هیچ شأنی نیست مگر آن که از برای کتاب صامت، کتاب ناطقی خداوند مقرر فرموده ... و ان کتاب الناطق من یظهره الله.» (همان، باب ۱۳، واحد ۲)

بنابراین کتاب صامت قرآن، کتاب ناطق حضرت محمد را همراه و ملازم می گردد تا اسرار الهی تماماً بر خلق خوانده شود.

### حروف مقطعه از اسمای حضرت محمد

«فی مقام اخری فاعرف بان الله لما سمی بحیبه بالحروفات المركبة والکلمات الجامعة كما انتم فی اسمائه بمحمد و احمد و محمود فی ملکوت الاسماء تنطقون و كذلك سماه بالحروفات المنبسطة والزقومات المنقطعة لیعلم کل من

له درایه من بعد بانّ كل الحروفات الابهی و الاسماء الحسنی خلق له لان لا يظهر من المحبوب شیئاً الا و قد اراد به حبیبه و هذا لو اتم ببصر الزوج تنظرون و لیثبت القول فیما نطقت به و رقاء الازلیة ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی.»

خداوند همان‌گونه که حبیبش حضرت محمد را در عالم امکان با حروفات مرکبه و کلماتی جامع هم چون محمد و احمد و محمود می‌خواند، وی را با حروف مقطعه نیز خطاب می‌فرماید تا صاحبان خرد بدانند که تمامی این حروف و اسما از برای وی و به جهت وی خلق شده‌اند و از محبوب، چیزی ظاهر نمی‌شود مگر آن‌که حبیبش را توسط آن اراده فرماید چه که خداوند در قرآن می‌فرماید: «چه او را خدا بخوانید یا رحمان، هر آن‌چه او را بخوانید از برای او نیکوترین اسما است.» (الاسراء: ۱۱۰)

در رابطه با وجه تسمیه حضرت محمد به احمد، باید متذکر شد که این نام برگرفته از قول حضرت عیسی در قرآن است که می‌فرماید: من بشارت دهنده به کسی هستم که بعد از من می‌آید و نامش احمد است «و اذا قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله مصدقاً لما بین یدی من التوراة و مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمہ احمد» (صَف: ۶)

از آن‌جا که این بیان در انجیل ذکر نشده است، در مورد صحت این بیان بین مسلمین و مسیحیان اختلاف نظر وجود دارد. جناب اشراق خاوری در کتاب محاضرات خود این مسئله را این‌گونه شرح می‌دهند: «این آیه مبارکه منزله از اموراتی است که حق تعالی شأنه به رسول خود اخبار فرموده و این‌که در انجیل نیست، این دلیل بر عدم تکلم حضرت مسیح به مفاد آیه مذکور نبوده و نیست بلکه انجیل اربعه بعد از آن حضرت نوشته شده و یوحنا و لوقا و مرقس و متی، این چهار نفر بعد از مسیح بیانی که از آن حضرت در نظرشان بود، نوشتند تا اصحاب آن حضرت به قرائت آن و تفکر در آن مشغول شوند و بسیار بیانات از آن حضرت است که از نظر محو شده و بسیار بیانات فرمودند که هیچ‌یک از این نفوس مذکوره اصغاً ننمودند» (محاضرات، ج ۲، ص ۳۷۶)

البته لازم به ذکر است که در باب ۱۴، ۱۵ و ۱۶ از اصل انجیل یوحنا که به زبان سریانی نوشته شده، از نام آن کسی که حضرت مسیح به آمدن او بشارت داده با لفظ «فارقلیط» تعبیر شده است. فارقلیط لغتی سریانی است که اهل سوریه با آن سخن می‌گفتند. دانشمندان اسلامی و مفسران انجیل اتفاق نظر دارند که این لفظ معرب لفظی یونانی است که انجیل یوحنا به آن زبان نوشته شده است ولی در این‌که ریشه اصلی این لفظ در

لغت یونانی چه بوده اختلاف نظر دارند. مفسران مسیحی، آن را برگرفته از کلمه پاراکلتوس به معنای تسلی دهنده و حامی می دانند و نام روح القدس را برای آن برگزیدند و مفسران اسلامی معتقدند که از ریشه پیرکلتوس به معنای بسیار ستوده شده گرفته شده است. ناصر مکارم شیرازی به نقل از دایرةالمعارف بزرگ فرانسه، ج ۲۳، ص ۴۱۷۴، در این باره می نویسد:

«محمد، مؤسس دین اسلام و فرستاده خدا و خاتم پیامبران است. کلمه «محمد» به معنای بسیار حمد شده است و از ریشه حمد که به معنای تجلیل و تمجید است مشتق گردیده و بر اثر تصادف عجیب، نام دیگری که آن هم از ریشه حمد است و مترادف لفظ محمد می باشد یعنی احمد ذکر شده که احتمال قوی می رود مسیحیان عربستان آن لفظ را به جای (فارقلیط) به کار می بردند. احمد یعنی بسیار ستوده شده و بسیار مجلل؛ ترجمه لفظ (پیرکلتوس) است که اشتهاً لفظ پاراکلتوس را جای آن گذاردند به این ترتیب، نویسندگان مذهبی مسلمان، مکرز گوشزد کرده اند که مراد از این لفظ، بشارت به ظهور پیامبر اسلام است. قرآن مجید نیز آشکارا در آیه شگفت انگیز سوره صف به این موضوع اشاره می کند.» (تفسیر نمونه، ص ۷۶)

### «الم» اشاره به سه مقام الوهیت، ولایت و نام حضرت محمد

«وفی مقام آخر الالف يدل على الالوهية المطلقة واللام على الولاية المطلقة التي ترجع الى نفسه القائمة بقوله انما وليكم الله وهذا من ولاية العزيز المحمود والميم عن كينونة المحمدية والظراز الاحمدية وخاطبه الله بهذه الحروفات ليوقتن الكل بان كل ما يعبر بالعبارة ويذكر بالسن الخليفة او يدرك في ارض الانشائية كل ذلك ظهر في قميص المحمدية وكذلك يغن عليكم تسمعون.»

در تفسیر «الم» الف دلالت بر الوهیت مطلقه دارد که مختص خداست و از آن جا که مظاهر الهیه از جمله حضرت محمد، آینه تمام نمای حضرت الوهیت در عالم امکان می باشند، ذکر الوهیت مطلق بر آنها صادق است. لام دلالت بر ولایت مطلقه دارد و آن به تعبیر جناب ابوالفضایل گلپایگانی سلطه مطلقه اولیا در سعادت، شقاوت، هدایت و ضلالت ناس می باشد. (رسائل و رقائم، ص ۲۵۷)

حضرت ولی امرالله نیز کلمه ولایت را در توضیحات کتاب مستطاب اقدس مترادف مقام الوهیت و مظهریت و جانشینی مظاهر الهیه معرفی می فرمایند (کتاب مستطاب اقدس،

ص ۲۳۸) و بر اساس آیه قرآن که خداوند می فرماید: «انما وليکم الله و رسوله و الذين آمنوا» (مائده: ۵۵) به حضرت محمد راجع است. میم نیز اشاره است به نام حضرت محمد که با این حرف شروع می شود. به این ترتیب خداوند، رسولش حضرت محمد را با این حروف مقطعه مخاطب می سازد تا همگان بدانند که آن چه به الوهیت تعبیر می شود یا به اذکار عموم ولایت و مظهریت خوانده می شود یا در عالم امکان با نام محمد نام می گیرد، همگی در مظهر ظهورش یعنی حضرت محمد ظاهر است.

### حرف میم در «الم» اشاره به مقام توحید حضرت محمد

«فوالله لو تفكروا في اللّام الذي نزل بين الحرمين لتصلن الى كل ما انتم تريدون لانّ اللّام في هيئة ثلاثة كما انّ اهل الحساب في استنطاقه يحسبون و يصير بنفسه ثلاثة اللّام و الالف و الميم اذا اجتمع فيه كل ما كُنّا به مسألون لانّ الميم قد ظهر عن نفسه و هذا يدلّ على استغنائه لو انتم في هواء التجريد و فضاء التوحيد تطيرون و بهذا يستدلّون المستدلون على أنّه لا اله الا هو قد كان واحداً في ذاته و واحداً في صفته و واحداً في اسمه و واحداً في صنعه هل من اله غيره سبحان الله ما من اله الا هو و انا كل له و كل في صنعه متحيرون.»

در ترکیب «الم»، حرف لام جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص می دهد چرا که نه تنها در تطابق با حروف ابجد ۳۰ محاسبه می گردد بلکه در شکل ظاهری خود به ترتیب دارای سه حرف لام، الف و میم می باشد که اگر این سه حرف مجتمع گردد همان «الم» شکل می گیرد. بنابراین خود حرف لام حایز سه مقام و سه رتبه ذکر شده در «الم» است.

در این میان، حرف میم که رمزی از نام حضرت محمد است بر استغنای وجودی خود دلالت دارد و بیانگر مقام توحید حضرت محمد می باشد. این توحید با استناد به «لا اله الا هو» توحید وجودی است که حضرت بهاء الله آن را این گونه توصیف می فرماید:

«دو مقام در توحید مشاهده می شود؛ توحید وجودی و آن این است که کل را به لا، نفی می کنند و حق را با لا، ثابت. یعنی غیر حق را موجود نمی دانند به این معنی که کل نزد ظهور و ذکر او فنا می شود و خواهند بود. کل شیء هالک الا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل وجود نه و ذکر وجود بر او نمی شود .... مع آن که مشاهده می شود که اشیا موجود بوده و هستند. مقصود آن که در ساحت او هیچ شیء وجود نداشته و ندارد. در توحید وجودی، کل هالک و فانی و وجهه که حق است دایم و باقی.» (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۲۴)



این مقام البتّه به حضرت محمّد راجع است. از آن جا که تمامی اسمای حسنی و صفات علیا به مظاهر الهیه راجع است:

«آن چه اذکار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جاری است به کلمه علیا و قلم اعلی و ذروه اولی و وطن حقیقی و مطالع رحمانی راجع می شود، اوست مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید.» (همان، ص ۱۲۵)

علاوه بر استدلال حضرت بهاء الله از مقام استغناى حضرت محمّد و توحید نهفته وی در حرف میم به جاست که به تعبیری دیگر از یکی از عرفا در این زمینه اشاره شود. در کتاب عرفان نظری آمده است که: «شیخ محمود شبستری در کتاب گلشن راز خود اشاره می کند که فرق احمد که نام رسول خداست و احد فقط یک میم است:

ز احمد تا احد یک میم فرق است      جهانی در آن یک میم غرق است<sup>(۱۵)</sup>

(عرفان نظری، ص ۳۵۹)

و بنابراین نتیجه می گیرد که: «احد در میم احمد گشته ظاهر» (همان)

### ۳. حروف مقطعه و مظاهر الهیه

#### نقطه احدیت

«ظهر الصوت عن مكنن الاعلی مخاطباً للقلم الاولی بان یا قلم فاكتب من اسرار القدم علی اللوح البیضاء ... اذا ظهرت النقطة فی عالم البداء و تجلّت هذه النقطة بطراز الاولیة علی مرایاء الحروف فی کینونات الاسماء»

در آثار دیانت بهائی به کرات به این مسئله اشاره شده است که غیر محسوسات در قالب محسوسات ذکر می شوند تا قابل فهم و درک ما باشند. از جمله این مسایل، ظهور حق در عالم وجود و تکوین می باشد که حضرت بهاء الله آن را در این لوح به طرزی زیبا و عرفانی در تطابق با تدوین بیان می فرمایند. همان گونه که در امر کتابت، نویسنده معنا و مفهوم مورد نظر خود را به واسطه قلم و جوهر بر لوح به صورت حروف و کلمات نقش می زند، در تکوین این عالم نیز این عوامل و اسباب ضروری می گردد و عالم تدوین، مثالی از عالم تکوین می شود و این مماثلت ما را به یکی دیگر از رموز حروف مقطعه رهنمون می گردد.

اولین مرتبه ظهور حقّ به کنز مخفی و احدیت تعبیر می‌شود. در این رتبه، اسما و صفات عین ذات حقّ و غیر قابل تفکیک از ذات می‌باشند. در مقام تشبیه می‌توان از این رتبه به نقطه یاد کرد. حضرت عبدالبهاء در شرح لوح کنت کنز می‌فرماید:

«در نقطه ملاحظه فرمایید و به حروفات و کلمات که چگونه در هویت و حقیقت نقطه در کمال محو و فنا مطوی و مکنونند، به قسمی که به هیچ وجه آثار وجود از حروف و کلمات مشهود نیست و از یکدیگر هم امتیازی در میان نه، بلکه محو صرف و فانی بحتند و وجودی جز ذات نقطه موجود نه. به هم چنین اسما و صفات الهیه و شئون ذاتیه، در مرتبه احدیه فانی صرف و محو بحتند، به قسمی که نه رایحه وجود عینی استشمام نموده‌اند، نه علمی و این نقطه اصلیه، کنز مخفی این حروفات و کلمات است و در او مندرج و مندمج بود.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۸)

و این نقطه در آثار حضرت اعلیٰ به مشیت اولیه و مظهر الهی موسوم است:

«نقطه، مقام مشیت ظهورالله است» (بیان فارسی، باب ۸، واحد ۳) «نمی‌توانی عارف شوی به مظهر الوهیت الا از شجره ظهور او که مشیت اولیه باشد زیرا که غیر آن در امکان ممکن نیست.» (همان، واحد ۲)

این وجه تسمیه از آن جا است که به فرموده حضرت اعلیٰ:

«همین قسم که الفاظ حروف به نقطه متحقق می‌شود و تکثیر به هم می‌رساند الی ما نهاییه همین قسم، ارواح کینونات به آن متکون می‌گردد و متکثر» (همان، باب ۱۰، واحد ۳)

بدین علت مظهر امر الهی، نقطه حقیقت و نقطه مشیت اولیه در هر ظهوری است:

«کل حروف لفظیه به نقطه متکون می‌گردد و ارواح آن به نقطه حقیقت و اوست در فرقان، محمد رسول الله (ص) و در بیان ذات حروف سبع (ص) و در ظهور من یظهره الله آن حقیقت الهیه و کینونت ربانیه و کافوریّه جوهریه و ساذجیه مجردیه الّتی أنّها هی شمس الحقیقه بضیائنها.» (همان، باب ۱۱، واحد ۳)

## الف واحدیت

«فصل هذه النقطة الالهية في طراز هذا الالف الازلية فيما هبت عليه نسמת الرحمانية عن مصدر الاحدية اذا كشفت وجه الواحدية عن خلف حجبات الخضراء و ظهرت هيكل النقطة على هيئة الالف و قام في اللوح لقيامة على

امرالله العلی الاعلی فی عالم الصفات و الاسماء و هذا مقام الذی تقمصت کینونه  
المشیة قمیص الاسمیة و تخلقت بخلع الصفتیة فی مدینة الکبریاء»

بنا بر حدیث قدسی «كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف»،  
پروردگار اراده می کند که از نهان خانه کنز مخفی، خود را بنمایاند، پس پا به مقام واحدیت  
می گذارد. این دو مین مرتبه ظهور حق است. در این مرتبه، اسما و صفات حق به وجود  
علمی از یکدیگر ممتاز می گردند و یا به عبارتی تفصیل می یابند. نقطه مشیت اولیه که  
آغازی به شریعت الهی مطابق با مقتضای زمان و مکان و استعداد ناس ظاهر شده بود  
تکثیر می یابد. الف قائمه مظهر ظهور شکل می گیرد و بر اعلاهی امر الهی در عالم اسما و  
صفات قیام می نماید.

### الف، رمزی از استقامت مظاهر ظهور

«اذا فاعرف هذا الالف الروحاني و هذا الطراز الصمداني و هذا الخيط المستقيم  
الاحد اني كمن قام بنفسه ل نفسه في مقابلة اهل السموات و الارض و مرة راسه الى  
السماء اذا يستجذب منه افئدة ملاً الاعلی ثم مرة يلتفت الى الارض اذا يقوم  
اجساد المقربين عن قبور الفناء.»

الف به دو صورت در این بیان توصیف می شود: اولاً به تعبیری زیبا و روحانی تمثیلی از  
راستی قامت مظهر ظهور می گردد که محبوب و معشوق الهی است و به فرموده حضرت  
بهاء الله هنگامی که این الف سرش را به طرف آسمان بلند می کند، تمامی ملاً اعلی  
شیفته او می شوند و مدهوش وی می گردند. دو انتهای این قامت ایستاده، نشانگر ارتباط  
با عالم علوی و عالم سفلی است که به واسطه آن در هر لحظه با دو عالم در ارتباط  
می باشد. فیض از حق می ستاند و به خلق افاضه می کند.

از طرف دیگر، استقامت این الف راست قامت تمثیلی می گردد از ثبوت مظهر الهی در  
مقابله با تمامی من علی الارض و این استقامت، حجتی می گردد جهت اثبات حقانیت  
رسالتش: «استقامت بر امر، حجتی است بزرگ و برهانیست عظیم. چنانچه خاتم الانبیا  
فرمودند: شینتی الآتین یعنی پیر نمود مرا دو آیه که مشعر بر استقامت بر امر الهی است؛  
چنانچه می فرماید: فاستقم كما امرت.» (ایقان مبارک، ص ۱۸۱)

### الف، رمزی از تجلی استقامت مظهر ظهور در مهتدين ايشان

«ثم اعلم بان لهذا الالف المستقيمة الزاسخة مثال في كل العوالم وكل من خيط عنايته يستمدون وكل ما انت تشهد في كل خلق ويخلق من استقامة او من قيام او من استقرار او قوة او قدرة فاعلم بان كل ذلك ظهر من استقامة هذا الالف الالهى وكل في ظل هذا الالف مستظلون ومن استقامته مستقيمون.»

اين الف به علت جايگاه ويژه خود در تمامی عوالم مثالی را به خود اختصاص می دهد. نه تنها تمثیلی از استقامت، قیام، استقرار، قوت و قدرت مظهر ظهور می گردد؛ بلکه، منعکس کننده تمامی این صفات در مهتدين وی نیز می باشد. اگر این حقیقت را بپذیریم که هر مظهر ظهوری مرآت شمس حقیقت است، مهتدين به او به مانند شبح مظهر ظهورند در آن آینه چرا که رو به سوی او دارند و از او پرتو می گیرند. از آن جا که تمامی اسما و صفات الهی در مرآت مظهر ظهور متجلی است، مؤمنین نیز در تقابل با آن آینه مطرز به همان اسما و صفاتند. بنابراین اگر مدعی استقامت علم و عزتی دیده شود نیست؛ مگر شبحی از استقامت، علم و عزت مظهر ظهور. بدین ترتیب، استقامت، استقرار، قوت و قدرتی که حرف الف در شکل ظاهری خود به آن مفتخر است، تمثیلی می گردد از استقامت، استقرار، قوت و قدرت الف قائمه الهی و به تبع آن، ظهور این صفات در عالم نفوس و امکان.

حضرت اعلی در این مورد می فرماید:

«در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن به اسم رسول الله ظاهر بود مثل او شمس گرفته شود و مهتدين به او شمس ظاهره در مرایا. ثمره این باب اخذ شده در علم نه در عمل که مقام عمل آن این است که امروز که ظهور همان نقطه در بیان است هر نفسی که مؤمن به او است، در خود نبیند آنچه به او عزت است؛ الّا مثل شبحی که در مرآت می بیند نزد شمس سما ... اگر در زمان او، سلطانی باشد و ذکر سلطنت خود نماید، معاینه مثل او مرآت است که بگوید در مقابل شمس که در من ضیا هست و هم چنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر غنی ای اظهار غنای خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر قدیری اظهار قدرت خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر عزیزی اظهار عزت خود کند نزد او معاینه همین قسم است.» (بیان فارسی، باب ۱۱، واحد ۳)

### حروف مقطعه، رمزی از ظهور مظاهر الهیه در عالم تحدید

«فلما استقر هذا الالف القائمة على اللوح النوري تجلّى بتجلّى بدع اخرى اذا لاحت حروفات المقطعات فى اول الظهورات ليستدلّن على عوالم التّفريد و الامر فى قصابات الانشاء ثم ظهرت من هذه الحروفات التى لاحت و اشرفت من الالف الاولى فى اول الظهورات عوالم التّحدید و الكثرات.»

پروردگار پس از این که الف مظهر ظهور خود را از نقطه مشیت اولیه اش ظاهر ساخت، آن را بنا بر مقتضای مکان و زمان به صور متنوعه و حروف مقطعه در اول ظهوراتش ظاهر می سازد و در هر یک اسم و صفتی از اسما و صفات خود را به ودیعه می گذارد. گاهی آن را مسیح روح الله می نامد، گاهی موسی کلیم الله. زمانی آن را باب الله می سازد، زمانی محمّد رسول الله و سرانجام شکوه و عظمت خود را متجلّى می سازد، با نام بهاء الله.

این رتبه مظاهر الهیه به فرموده حضرت بهاء الله عالم تحدید است:

«در این مقام، هر کدام را هیكلی معین و امری مقّر و ظهوری مقدّر و حدودی مخصوص است چنان چه هر کدام به اسمی موسوم و به وصفی موصوف و به امری بدیع و شرعی جدید مأمورند ... نظر به اختلاف این مراتب و مقامات است که بینات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر می شود ... این است که در مقام توحید و علو تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه و هویت بحته بر آن جواهر وجود شده و می شود زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله ساکنند و بر کرسی بطون الله واقف. یعنی ظهور الله به ظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر. چنان چه نعمات ربوبیه از این هیاكل احدیه ظاهر شده و در مقام ثانی که مقام تمییز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیه است عبودیت صرفه و فنای بحت از ایشان ظاهر است.» (ایقان مبارک، ص ۱۳۸)

در ادامه لوح، حضرت بهاء الله با بیانی زیبا شرح می دهند که چگونه حرف «الف» حروف و کلمات دیگر را نقش می بندد مثلاً اگر به حرف «ب» دقت شود می بینیم که همان حرف الف است که برای خضوع و خشوع پروردگار بر زمین افتاده است همان گونه که شکلش نشان می دهد. یا این که اگر حرف «الف» در حضور خداوند رکوع نماید، به شکل «دال» ظاهر می شود و اگر برای پروردگار سجده نماید، حرف صاد ظاهر می شود که به شکل چشمه ای است که آب حیوان از آن جاری است. به همین ترتیب، هر حرفی تجلّى این «الف» است که به اشکال مختلف ظاهر شده است و حرف «الف» برای این که خود را

بشناساند و اسرارش را آشکار سازد، در هر حرفی تجلی از خود قرار داده است. به همین گونه معلوم می‌گردد که چرا هر مظهر ظهوری به نامی و عنوانی موسوم است؛ موسی کلیم الله؛ عیسی روح الله؛ محمد حبیب الله؛ محمد علی باب الله؛ و حسین علی بهاء الله. گر چه همه آنها الف واحده هستند و حایز تمامی اسما و صفات حنند، ولی بنا بر مقتضا، اسم و رسمی را به منصفه ظهور می‌گذارند و اگر لباس حدودات و عوارض عالم امکان را از تن براندازند و خود را از عالم تحدید جدا سازند، همگی همان «الف» احدیه می‌گردند همان گونه که اگر حروف، خود را از قید هیئت ظاهری رها سازند؛ همگی همان الف واحده هستند. حضرت بهاء الله می‌فرماید: «انّ الاسماء لویخلص انفسهم عن حدودات الانشاء لیصیرنّ کلها الاسم الاعظم» (اسرار الآثار، ج ۱، ص ۱۲۳) اگر اسما خود را از حدودات این عالم رها سازند، همگی همان اسم اعظم می‌شوند.

سپس حضرت بهاء الله با بیان تجلی «الف» در ارقام به شرح بیشتری از قضیه می‌پردازند. الف در شکل ظاهری خود مانند عدد ۱ می‌باشد. حال اگر این الف در رتبه دهگان غوص نماید، عدد ۱۰ حاصل می‌شود و در رتبه صدگان ۱۰۰ و در رتبه بعدی ۱۰۰۰ و البته به همین ترتیب می‌تواند زیاد گردد. این اعداد مطابق به حروف ابجد، نمایانگر حروف «ی = ۱۰»، «ق = ۱۰۰» و «غ = ۱۰۰۰» می‌باشد. بنابراین نقاطی که بر این «الف» در عالم ارقام افزوده می‌شود، به این جهت است که عدد یک از مقام خود تنزل پیدا کند تا قابل شمارش باشد چه که در غیر این صورت قابل درک نیست.

پس مشاهده می‌کنیم که چگونه تجلی این الف در ارقام نیز مانند حروف واحد است و بر اساس این استدلال صحیح است؛ اگر حرف «ب» را «ق» و یا حرف «ی» را «غ» بخوانیم. از این جا می‌توان نتیجه گرفت که تمامی مظاهر الهیه در مقام توحید یکسان هستند و دارای تمامی اسما و صفات حق می‌باشند. پس صادق است اگر بهاء الله را رجعت مسیح بدانیم و تعدد این اسما و صفات به مقتضای احصا و شناساندن اسما و صفات حق به خلق می‌باشد چه اگر لباس حدودات متعدده را به تن نکنند؛ الف توحید قابل افهام و ادراک نمی‌گردد.

حتی تجلی این الف در نفس انسان حقایقی دیگر را در ارتباط با اسما و صفات الهی آشکار می‌سازد. انسان دارای قوای مختلفی است. قوای ظاهری مثل سمع، بصر، تکلم و غیره، و قوای باطنی، مثل مدرکه، حافظه، تعقل و غیره و دارای افعال مختلفی مثل

خوایدن، راه رفتن، ایستادن و غیره. در هر زمان که واجد یکی از این قوا و یا افعال باشد، به همان اسم یا صفت خوانده می‌شود. اگر در حال دیدن باشد، بصیر و اگر در حال ایستادن باشد، قائم و اگر در حال تفکر باشد، متفکر خوانده می‌شود در حالی که شخص واحدی است و همه این آثار و افعال از مرکز واحدی صادر می‌شود که انجام هیچ یک از آنها خللی در دیگری ایجاد نمی‌کند و آن مرکز، دارنده جمیع این صفات و افعال است و این اسما و صفات را مردم به خالق خود نسبت می‌دهند از آن جهت که قادر به درک و شناسایی خالق خود نیستند. در حالی که اگر به نفس خود بنگرند، مشاهده می‌نمایند که خداوند این اسما و صفات را به هر کسی که اراده فرموده اعطا کرده و خود مقدس و منزّه از هر اسم و صفتی است. بنابراین همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، اختلافات در محل و اسباب است و گر نه تجلی‌کننده و تجلی یکی است.

اگر در زجاجه زرد تجلی کند رنگ زرد دیده می‌شود و اگر در زجاجه سفید تجلی نماید، رنگ سفید و در زجاجه قرمز به رنگ قرمز دیده می‌شود. اشراق شمس حق نیز واحد است و جامع جمیع اسما و صفات الهی است ولی در هر یک از مظاهر ظهورش به اسمی و رسمی متجلی گردیده است. این بروز و تجلی بر اساس استعداد و بلوغ ناس از دریافت اشعه شمس حقیقت است و گر نه، تجلی یکی است.

«اکمل انسان و افضل و الطف او، مظاهر شمس حقیقتند بلکه ماسوای ایشان موجودند به اراده ایشان و متحرکند به افاضه ایشان 'لولاک لما خلقت الافلاک' بلکه کل در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود بحتند بلکه منزّه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدس است وصف ایشان از وصف ماسوی و هیاکل قدسیه، مرایای اولیّه ازلیّه هستند که حکایت نموده‌اند از غیب الغیوب و از کلّ اسما و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزّت و جود و کرم و جمیع این صفات از ظهور این جواهر احدیه ظاهر و هویدا است و این صفات مختصّ به بعضی دون بعضی نبوده و نیست بلکه جمیع انبیای مقربین و اصفیای مقدّسین به این صفات موصوف و به این اسما موسومند. نهایت بعضی در بعضی مراتب، اشدّ ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر می‌شوند؛ چنان چه می‌فرماید: 'تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض'. پس معلوم و محقق شد که محلّ ظهور و بروز جمیع این صفات عالیّه و اسمای غیر متناهیّه، انبیا و اولیای او هستند، خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نوریّه بر حسب ظاهر ظاهر شود، خواه نشود. نه این است که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجزده ظاهر

نشود نفی آن صفت از آن محال صفات الهيّه و معادن اسمای ربوبيّه شود. لهذا بر همه این وجودات منيره و طلعات بديعه حکم جميع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگر چه بر حسب ظاهر، سلطنت ظاهره و غير آن ظاهر نشود.» (ایقان مبارک، ص ۷۵)

### خلقت تکوینی توسط مظاهر الهيّه

«ثم اعلم لو تدور هذا الالف الالهی حول نفسه يظهر الالفین القانمین و بعد ذلك اذ ترفعها الى العشرات يظهر عدد العشرين اذا ظهر كان الامر الذي به خلقت هياكل التوحيد و مظاهر التفريد و مواقع التجريد و ذلك يكون قبل اقتترانه بركن النون ان انتم تعلمون و بعد اقتترانه خلقت الاشارات في عوالم التحدید و الدلالات الملكية في عوالم التركيب ثم اعلم بان كل الحروفات و الكلمات يرجع الى هذا الالف الصمدانی و هذا الرقم البرهانی ان انتم ببصر القلب تشهدون و انه لمظهر الحروفات من غير اشارة اليه.»

اگر این الف الهی حول نفس خود بچرخد، دو الف ظاهر می شود (۱۱) که در شکل ظاهری خود، نه اولی دارد، نه آخری. اگر این دو الف قائم که به صورت دو عدد یک می باشد با یکدیگر جمع گردد، عدد ۲ حاصل می شود. حال اگر عدد ۲ به مقام دهگان صعود کند، عدد ۲۰ به دست می آید و این عدد در حروف ابجد، مطابق با حرف کاف می باشد (ک = ۲۰) این کاف در آثار حضرت اعلی به کاف مستدیره معروف است و مستدیر بودن آن به لحاظ چرخش دو الف قائمه (۱۱) به دور یکدیگر است، بدون این که در مفهوم و هیئتش تغییری حاصل شود.

این کاف مستدیره را حضرت اعلی به نقطه مشیت اولیه و مظهر امر الهی توصیف می فرمایند

«آن چه ما يتلذذ و درجت هست به او متلذذ می شود و او بنفسه متلذذ نمی شود الابه مجلی خود که محل نقطه باشد و او کاف مستدیره است که لم یزل و لا یزال بر حول نفس خود حرکت می نماید و نیست از برای او نه اولی و نه آخری و نه منتهایی و نه غایتی.» (بیان فارسی، باب ۱۶، واحد ۲) «نه مراد این است که در هر شیء ذات الله را مشاهده کنی زیرا که این ممتنع است و او عز ذکره متعالی است از این که در شیء باشد یا با شیء باشد یا قبل شیء یا بعد شیء یا فوق شیء باشد یا دون شیء باشد و آنچه شینیت به او متحقق است به مشیت است و او



بنفسها قائم است و لم یزل و لایزال کُلّ اسما در ظلّ او بوده و او در ظلّ الله مستقرّ است ... و اوست کاف مستدیره که لم یزل و لایزال حول نفس خود طایف است و اوست که دلالت نکرده و نمی‌کند الاّ الله عزّ و جلّ الذی له الاسماء الحسنی فی ملکوت السموات و الارض.» (همان، باب ۸، واحد ۲)

هنگامی که این کاف مستدیره به حرف نون که بنا بر آثار عرفا معرّف علم اجمالی حقّ است<sup>(۴)</sup> متصل گردد؛ کلمه کن حاصل می‌شود و به واسطه کلمه خلاقه «کن فیکون» خلقت تکوینی شکل می‌گیرد.

عبارت «کن فیکون» از معروف مسایل قرآنی است و به کرات در این سفر کریم ذکر شده است: «بديع السموات و الارض و اذا قضی امرأ فانما یقول کن فیکون.» (بقره: ۱۱۷) شیخ محمد عبده در تفسیر خود معتقد است که «کن، ایراد کلمه تکوین است و آن عبارت است از توجه مشیت الهی به انشای چیزی و ایجاد آن در لحظه خلقت است» (تفسیر امثال القرآن، ص ۲۲۷) گاهی نیز به معنای قدرت الهی در ایجاد خلقت در یک طرفه العین و مترادف با مفهوم آنی الوجود بودن به کار می‌رود:

توانایی که در یک طرفه العین	ز کاف و نون پدید آورد کونین
در آن دم گشت پیدا هر دو عالم	وز آن دم شد هویدا جان آدم
چون قاف قدرتش دم بر قلم زد	هزاران نقش بر لوح عدم زد

(همان، ص ۲۲۹)

حضرت ولیّ امرالله در توضیحات کتاب مستطاب اقدس می‌فرمایند:

«کلمه کن متشکل از دو حرف کاف و نون است که اشاره‌ای است به کلمه خلاقه خداوند که آفرینش به امر او به وجود می‌آید و نیز حاکی از قدرت مظهر ظهور الهی و قوه عظیم روحانی اوست. در قرآن مجید کلمه «کن» به معنای صدور حکم خداوند در ایجاد و خلقت آمده است.» (توضیح شماره ۱۸۸، ص ۲۳۲)

بجاست که جهت تکمیل مطلب، بیان حضرت عبدالبهاء را زینت بخش مقال نماییم: «بدان که خلقت بر دو قسم است؛ خلق جسمانی و خلق روحانی؛ زیرا در عالم ایجاد، جمیع ممکنات مستفیض از فیض وجود است و این وجود ما یتحقّق به الاشیاست؛ نه دخولی و نه خروجی و نه حلولی و نه نزولی. مقدّس از قیاس و تکلیف است و منزّه از تمثیل و تصوّر ... آنچه هست این است که تحقّق اشیا به آن است ... پس کاینات من

حيث الوجود به حقّ محقق گشته اند ای بايجاهه (اذ اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون) و اما خلقت روحانی که مقام خلق جديد است، آن هدايت كبرى است و حيات ابدية و اقتباس کمالات جامعه رحمانيه و ترقی در جميع مراتب موهبت انسانیه. اين خلقت و وجود به ظهور مظاهر الهیه در عالم کونیه تحقق يابد ... پس مقصود از عالم تکوين، تحقق اشيا به فيض وجود است و اسما و صفات الهیه مستدعی آن و مقصود از ايجاد روحانی و فيض نامتناهی الهی و خلق جديد و ولايت ثانويه، ترقی در مراتب کمالات رحمانی و تربيت حقائق انسانی و اشراق انوار الهی است.» (مکاتيب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱۴۱)

### کلمات جامعات و عالم خلق

«لما فصلت و تفرقت و تقطعت ثم اجتمعت و ائتلفت و تمرجت اذا ظهرت کلمات الجامعات و الحروفات المركبات في عوالم الخلق في هياكل الاسماء و الصفات.

اذا تمّ خلق عوالم الملكية و راز القدرية في مظاهر الموجودات ليستدلّ الکّل بلسان الكينونات بانّه هو الباقي الدائم الخالق المقدر العزيز السلطان ... الى ان ترجع النقطة الى مقامها الاولى بعد دورها في حول نفسها و بلوغها الى محلها اذا يرجع الانتهاء الى الابتداء و حينئذٍ يظهر نداء الاولى عن شجرة القصوى عند اشراق الشمس مرة اخرى.»

سیر تشکیل حروف مقطعه ما را وارد مرحله ای دیگر از تجلی حقّ می نماید که به تجلی شهودی موصوف است و آن تجلی اسما و صفات الهی است در تمام موجودات و مخلوقات. مظاهر الهیه، نفعه حیات را در عالم امکان می دمند و هر ممکنی بر اساس استعدادش از آن نصیب می برد و زنده می شود. لوح امکان با کلمات کامل مؤمنین شکل می گیرد، همان گونه که از ترکیب و تجمّع حروف، کلمات تامّه حاصل می شود، تکوين صورت تدوين می پذیرد و کتاب کون با اسما و صفات الهی مزین می گردد:

«آن چه در آسمانها و زمين است محالّ بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شیء به خلعت هستی مفتخر نیابد و به وجود مشرف نشود. چه آفتابهای معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته؛ خلاصه انسان که از بین موجودات به این خلع تخصیص یافته و به این شرافت ممتاز گشته چنانچه جميع صفات و اسمای

الهی از مظاهر انسانی به نحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسما و صفات راجع به اوست؛ این است که فرموده: الانسان سري و انا سره ... جمیع اشیا حاکی از اسما و صفات الهیه هستند. هر کدام به قدر استعداد خود مدلّ و مشعرند بر معرفت الهیه به قسمی که احاطه کرده است ظهورات صفاتی و اسماییه همه غیب و شهود را ... و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است؛ اشدّ دلالة و اعظم حکایه است از سایر معلومات.» (ایقان مبارک، ص ۷۵)

امری جدید رخ می نماید؛ باری دیگر بهاری جان فزا عالم را فرا می گیرد و نفوسی که «الست بر بکم» را «بلی» گفته، به نفس حقّ به حیات روحانی فایز می گردند. البته که آن بهار را خزانی در پی است و آن دور را انتهای. پس اجلّ آن سلسله فرا می رسد و باری دیگر مشیت الهیه پس از مقامات و مراتبش در عالم ایجاد به نقطه شروعی دیگر تعلق می گیرد تا کتابتی دیگر را سرآغازد. بدین گونه نقطه باب که انتهای بر نقطه محمد بود به پایان رسید و آغازی بر نقطه بهاء الله گردید.

#### ۴. حروف مقطعه و ظهور موعود

##### الف، رمزی از ظهور قائم موعود

«ثم اعلم بانّ هذا الالف نزل في اول القرآن و انا فسرناه لك باشارات التي تدهل عنها العقول قد خلق من هذا الالف الذي نزل في البيان من لدى الله العليّ المهيمن القيوم بل معدوم عنده لو انتم في سرادق التوحيد تدخلون و بذلك فاعرف مقام الالف القائمة المستقيمة في يوم الذي يبعث فيه جواهر العلم في نقطة قدس موعود و يأتي من يظهره الله.»

همان گونه که قبلاً به تفصیل به آن اشاره رفت، همه پیامبران به نحو اعمّ در مقام توحید الف قائمه بر امرشان می باشند چرا که به اعلاّی امر الهی قیام می نمایند و به هدایت نفوس می پردازند. ولی به نحو اخصّ، الف نازله در بیان، اشاره است به حضرت اعلیّ از آن جا که به لقب قائم موسوم و در این لوح به الف قائمه موصوف می باشند. این انتساب از آن جاست که بر اساس بشارات قرآن، مسلمانان منتظر ظهور موعودی هستند که قیام فرماید و قیامت را به پا دارد و بدین جهت او را قائم موعود و حضرت قائم می خوانند که البته با ظهور حضرت اعلیّ متحقّق گردید. جناب شیخ احمد احسایی نیز در یکی از رقومات خود صریحاً به این عنوان اشاره می فرماید که حرف «واو» در تلفظ خود سه

حرف است، ابتدا حرف شش (منظور حرف «و») است که مطابق با حروف ابجد، عدد شش می شود؛ و (= ۶) سپس الف و در انتهای عدد شش دوم. (مانده آسمانی، ج ۱، ص ۱۴) هنگامی که شش اول به پایان رسید (منظور کور آدم است که با ظهور حضرت محمد به پایان رسید) سپس الف قائمه ظاهر می شود (منظور حضرت اعلی است)، و پس از آن، او دوم ظاهر می شود که مقام من يظهره الله است.

اما از آن جهت که هر ظهور، اشرف و اتم از ظهور ماقبل است البته ظهور حضرت اعلی ارجح از ظهور حضرت محمد است و نزد او معدوم می باشد و به همین ترتیب، مقام حضرت بهاء الله افضل از مقام حضرت اعلی خواهد بود؛ چنانچه حضرت بهاء الله در این لوح می فرماید که، مقام الف مستقیمه ای را دریاب که من يظهره الله است؛ هنگامی که با عظمت و قدرت بی پایان ظاهر می شود و البته الف بیان نزد او معدوم خواهد بود.

### بشارت به نام موعود و عظمت ظهورش

«ثم فی مقام اراد الله سبحانه من الالف الاحدية ذاته و من اللام ولاية و لیه لان اللام حرف الولاية لو انتم تعلمون و من الميم نبوة حبيبه لانه حرف النبوة كما ظهر فی اول اسم رسوله و كما انتم تشهدون و قدم حرف الولاية على حرف النبوة يشهدن اولواالفئدة بان هذا بشاره من بعد على كل من فی السموات و الارض بان الذي يأتي بعد محمد يقدم فی اسمه العظيم اسم الولاية على اسم النبوة كما انتم فی على قبل نبيل تعرفون و يدل على ذلك آية الثانية من الفرقان كما نزل بالحق ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب و الغيب لم يكن فی عصر محمد الاعلى قبل نبيل لو انتم بهذا الغيب تؤمنون و بهذا الغيب اخذ الله العهد فی ذر الفرقان عن كل من فی السموات و الارض ... ثم اعرف عظمة هذا الامر بحيث ذكره الله فی اول كتابه و اول خطابه مع حبيبه.»

در حروف مقطعه «الم» «الف» اشاره است به احدیت ذات پروردگار همانگونه که قبلاً تشریح گشت حرف «لام» نیز اشاره ای است به ولایت ولی او. از آنجا که ولایت به نام حضرت علی (ع) معروف است پس حرف «لام» رمزی است از نام علی. حرف «میم» نیز اشاره است به نبوت حضرت محمد؛ از آنجا که نام ایشان با این حرف آغاز می گردد. در ادامه، حضرت بهاء الله ذکر می فرماید که تقدم حرف «لام» بر حرف «میم» در عبارت «الم» بشارتی است در کتاب آسمانی قرآن به این که در نام کسی که بعد از حضرت محمد ظاهر می شود، اسم ولایت یعنی علی بر اسم نبوت یعنی محمد تقدم دارد. این بشارت با ظهور

حضرت اعلیٰ با نام علی محمد متحقق گردید و البته این مطلب دال بر عظمت ظهور موعود است که خداوند در اولین آیه، پیامبر را مخاطب می سازد و کتابش را با نام موعود زینت می دهد و همگان را دعوت می نماید که به آن غیب ایمان بیاورند. این غیب در زمان حضرت محمد کسی نیست جز علی محمد که حضرت بهاء الله وی را به نام علی قبل نبیل موسوم می فرمایند.

این وجه تسمیه از آن جاست که در زمان حضرت اعلیٰ حضرت محمد را نبیل می خواندند چرا که محمد بنا بر حروف ابجد با نبیل مطابقت دارد (نبیل = ۹۲ و محمد = ۹۲) بنابراین علی قبل نبیل همان علی محمد است. به این ترتیب، خداوند توسط این غیب در قرآن از مسلمانان عهد می گیرد برای ظهور کسی که با نام علی محمد ظاهر خواهد شد.

### حروف مقطعه و سنه ظهور موعود

«فی مقام اخری اراد الله بهذه الحروفات اسرار اللانهايات و منها اشارة الى مدّة اخفا الجمال خلف سرادقات الجلال كما انتم فی آثار ائمة الفرقان تشهدون بعد انقضاء المص بالمرايقوم المهدي.»

برخی از حروف مقطعه قرآن رمزگونه اشاره است به زمان ظهور موعود مثلاً «المص» و «الم» دو ترکیب از حروف مقطعه قرآن می باشند که به ترتیب در ابتدای سوره های اعراف و رعد آمده اند. در روایات اسلامی این گونه ذکر شده است که بعد از گذشت «المص بالمرا» حضرت مهدی قیام می نماید. جناب ابوالفضایل در کتاب فرائد خود<sup>(۵)</sup> در تفسیر این مطلب به نقل از احادیث و تفاسیر مربوطه ذکر می فرماید که: هر یک از عبارات حروف مقطعه قرآن بر طبق حروف ابجد تاریخی برای قیام یکی از خاندان بنی هاشم است؛ مثلاً «الم» مطابق با ۷۱ است که سال قیام سیدالشهداء است (۱ + ۳۰ + ۴۰ = ۷۱) و یا «المص» (۱ + ۳۰ + ۴۰ + ۹۰ = ۱۶۱) سال قیام ولد عباس است.

حال اگر بر اساس حدیث مذکور تمامی حروف مقطعه قرآن را از ابتدای قرآن تا «الم» با یکدیگر جمع نماییم، سال ۱۲۶۷ به دست می آید که این تاریخ مطابق با سال ظهور حضرت اعلیٰ است (۱۲۶۰) که البته هفت سال اضافه بر آن مربوط به هفت سال قبل از هجرت رسول اکرم از مکه به مدینه است که بعثت خود را مخفی و مکتوم نمود:

الم + الم + المص + الر + الر + الر + المر

$$۷۱ + ۲۳۱ + ۲۳۱ + ۲۳۱ + ۱۶۱ + ۷۱ + ۲۷۱ = ۱۲۶۷$$

یک ترکیب دیگر از حروف مقطعه در ارتباط با سال ظهور موعود «عسق» می باشد که به سال تولد حضرت موعود یعنی ۱۲۳۵ هجری قمری اشاره دارد. گرچه در تفسیر حضرت بهاء الله ذکرى از آن نرفته است ولی حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح خود خطاب به مرحوم آقا میرزا آقای افنان این گونه شرح می فرمایند: «در خصوص کلمه «عسق» مرقوم فرموده بودید که روایت از حضرت باقر علیه السلام است که از لفظ «عسق» مقصد سنین ظهور حضرت قائم است ... «عسق» عددش دویست و سی است که مضاف و منسوب به باب حظه است؛ چون عدد «باب» بر عدد «عسق» اضافه گردد؛ دویست و سی و پنج می شود و این سنه تولد نور هدی قائم موعود آل عبا نقطه اولی حضرت اعلی روحی له الفداء است.» (محاضرات، ج، ص ۱۰۹۷)

$$ع + س + ق = ۷۰ + ۶۰ + ۱۰۰ = ۲۳۰$$

$$۲ + ۱ + ۲ = ۵ = ب + ا + ب$$

$$۲۳۰ + ۵ = ۲۳۵$$

اما در خصوص باب حظه در دایرة المعارف اسلامی آمده است:

«حظة را در لغت برگرفته از ریشه «ح. ط. ط» می دانند. معانی گوناگون و در عین حال قابل جمعی که در واژه نامه های عربی برای ریشه یاد شده آمده است نشان می دهد که فرو نهادن و پایین آوردن چیزی یا کسی از جای و جایگاه بالای آن اعم از این که مادی یا معنوی باشد، اصلی ترین مؤلفه معنایی آن است. از این روبرزمین نهادن بار چارپایان، تنزل مقام، برداشتن بار و سنگینی تکلیف یا گناه از دوش انسان، پایین آمدن بهای کالا و ... از مصادیق گوناگون این معنا در کاربردهای متفاوت آن است. واژه حظه دو بار در قرآن آمده است. (بقره ۲: ۵۸؛ اعراف ۷: ۱۶۱) ... ترکیب «باب حظه» عیناً در قرآن نیامده بلکه نامی است که دست کم ساختار عربی آن پس از نزول قرآن و به سبب تقارن در کاربرد و نیز ارتباط «الباب» و «حظه» با یکدیگر پدید آمده است: 'وَ اِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا و ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا و قولوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتَكُمْ و سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ...' (بقره ۲: ۵۸) ... این معنای سر بسته را می توان از آیه برداشت کرد که خداوند، بنی اسرائیل را فرمان داد که با حالتی خاص از دری معین وارد شده، عبارت

مشخصی را بر زبان آورند تا خداوند از خطاهای گذشته آنان درگذرد ... باب حظه از سوی برخی چون ابن عباس در قبه ای (صخره مقدس) که موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل به سوی آن نماز می گذاردند و نیز در بیت ایلیا - نام یکی از پیامبران بنی اسرائیل که در مسجد الاقصی غره ای برای عبادت داشت - شناسانده شده است. برخی به صراحت و برخی دیگر به احتمال، باب حظه را همان در صخره مقدس دانسته اند که روبروی یکی از پلکان های شمالی صحن صخره قرار دارد. گزارش ناصر خسرو در سفرنامه خویش به نوعی مؤید این دیدگاه است. بر اساس پاره ای گزارش های دیگر، باب حظه نزدیک محراب مریم مقدس قرار دارد و گویا نام دیگری برای باب توبه است که بنی اسرائیل در صورت ارتکاب گناه و برای طلب آموزش آن جا به تضرع می آمده اند. برخی از کسانی که درهای بیت المقدس را نام برده اند، در ضلع شمالی آن به جز باب توبه از در دیگری یاد نکرده اند و این می تواند مؤید یکی بودن باب توبه و حظه باشد چنان که یاد کرد؛ باب حظه به عنوان جایگاهی برای توبه در میان بنی اسرائیل در پاره ای از احادیث شیعه و سنی می تواند مؤید دیگری بر یکی بودن آن دو باشد ... از مجموع آیات ... و آنچه تاکنون گفته شد می توان نتیجه گرفت که باب حظه در میان بنی اسرائیل دارای جایگاهی مقدس و کاملاً شناخته شده بوده است و به احتمال زیاد همان در صخره مقدس است که پس از اسلام به نام باب توبه و حظه خوانده شده است.» (دایرة المعارف قرآن کریم، ج ۵)

با توجه به مطالب فوق، باب حظه درب نجاتی است جهت کسانی که طلب استغفار می نمایند و به آن داخل می شوند و تلمیحاً نویدی است به ظهور حضرت اعلی با در نظر گرفتن لقب اختصاصی ایشان به باب. به همین علت حضرت عبدالبهاء با اشاره به این مطلب قائم موعود را منسوب به باب حظه بیان می فرمایند.<sup>(۶)</sup>

### حروف مقطعه و حروف حی

«انّ علیاً قبل محمّد مظهر الدّات و مظهر الصّفات الّذی منه بدء الممكنات و الیه ترجع الکائنات و هو الّذی من نفسه المنان نفس الرّحمن و بها خلقت جواهرات و القابلیّات فی عالم الامکان و ظهورات الموجودات فی عوالم الاکوان و المریاء المستحکية عنه و الحروفات النّاطقة منه.»

حضرت اعلیٰ که در این قسمت از لوح حضرت بهاء الله ایشان را با نام علی قبل محمد ذکر می فرمایند نه تنها مانند تمامی مظاهر الهیه نقطه شریعت خود می باشند بلکه به جهت خلق روحانی نفوسی که به حروف حی موسومند، مقامی خاص را در بین تمامی انبیا به خود اختصاص می دهند و نقطه اولی را برازنده خود می سازند. به این ترتیب یکی دیگر از رموز حروف مقطعه قرآن در پیروان نقطه اولی با نام حروف حی متحقق می گردد.

در کتاب اسرار الآثار در توضیح نقطه اولی آمده است:

«لقب و شهرت روحانی باب اعظم گردید و خود این کلمه را اصطلاح بدیع نموده، لقب مشیت کلیه و مظهر آن قرار دادند و به این اعتبار خود را نقطه بیان ... خواندند». (اسرار الآثار، ج ۵، ص ۲۳۴)

حضرت بهاء الله نیز ایشان را با این لقب می ستایند:

«معنی نقطه لایعدّ و لایحصی است و لایحدّ و لایفنی است؛ زیرا طلعت موعود و کلمه جامعه و هیکل الهیه به این اسم عالی و رسم متعالی عرش اعظم را که محلّ نزول و جلوس کینونت غیبیه است مرسوم فرمودند و این اسم، مخصوص است به همان هیکل و کفی بنفسه شهیدا». (آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۲۰۴)

و به تبع این لقب، وجه تسمیه مؤمنین اولیّه حضرتش به حروف حی آشکار می شود. عدد حی در ابجد مساوی ۱۸ است و آن اشاره است به تعداد این نفوس که هجده تن می باشد. در این نام مفهومی بس عمیق تر نهفته است. حضرت نقطه اولی این حروف را خلق نمود و آنان را به مانند چشمه های آب حیات در بلاد منتشر ساخت تا قلوب نفوس را با آن آب حیات حی و جاوید سازند و بدین گونه حروف مقطعه حی مصداق می یابد.

## ۵. الف و علم جفر جامع

«ثم اعلم بانّ لهذا الالف اسرار من كلّ العلوم بما اعطاه من بدایع فضله و فيه قدر علم ما كان و ما يكون مثلاً لو تستخرج حروفات التی كانت فی سرائر هذا الالف كما القیناک من قبل من مقامات الاربعة فيه و تكتب استنطاقها و بعد ذلك تقسمها علی تقسیمات اربعة و تجری علی كل تقسیمها باقتضائها من الترقی و التّنزل و التّرفع و التّساوی لیظهر لك من اسرار التی تحیر فیها العقول و تطلع بما سمعت من الجفر الجامع و تسل الی مبدء العلوم.»



سرديگري از الف در علمي با نام جفر جامع آشكار مي شود. اين علم را علم حروف نيز مي گويند و به حضرت علي منسوب است. گفته شده كه توسط اين علم و با ساختار حروف عربي و ارقام، حوادث اين جهان تا هنگام انقراض آن شناخته مي شود. براي اين علم فوايدي ذكر كرده اند از جمله، آگاهي بر فهم خطاب محمدي، غالب شدن بر حضان نظر، تحقيق زمان سلطنت سلطان وقت، تحقيق ولادت سلطان و جلوس سلطنت او و استيلا در مملكت او، تحصيل محبت از شخص غالب، تحقيق امراض كه مريض شفا يابد يا وفات كند، تحصيل رفعت و خلاصه اين كه شخص، هر طلبي كه دارد به واسطه آن حاصل شود. (دايره المعارف شيعه، ج ۷، ص ۲۶۷) و اطلاع بر اين علم تنها با شناختن زبان عربي امكان پذير مي باشد. تعابير و توضيحات متفاوتي در مورد اين علم ارايه گرديده است. در دايره المعارف اعلمي آمده است كه حقيقت آن را تنها حضرت مهدي مي داند و در آخر الزمان آن را آشكار خواهد ساخت. بنا بر آثار جناب قدوس در رساله حروف، اعظم طرق علم جفر «دايره ظهور ايقغ» معرفي گرديده است و آن كتاب جفر حضرت علي است كه علم ما كان و ما يكون در آن ثبت شده است. اين دايره با ۴ الف (۱۱۱۱) شروع مي شود و به ۴ الف (۱۱۱۱) نيز خاتمه مي يابد.

در مورد ظهور اين ۴ الف همان گونه كه قبلاً به آن اشاره رفت، حضرت بهاء الله در تفسير خود ذكر مي فرمايند كه چگونه «الف» با سير در عالم ارقام از مقام خود تنزل مي نمايد و به رتبه هاي ۱، ۱۰ و ۱۰۰۰ كه مطابق با حروف ابجد «ي»، «ق» و «غ» مي باشد مي رسد. حال اگر اين اعداد با يكديگر جمع گردند عدد ۱۱۱۱ حاصل مي شود كه مطابق با كلمه «ايقغ» مي باشد :

$$1000 + 100 + 10 + 1 = 1111$$

به اين ترتيب، علم جفر به نام «دايره ظهور ايقغ» معروف و موسوم گرديد. اين دايره از سير «الف» در منازل چهارده گانه حاصل مي شود و به «ايقغ» كه ظهور قائم مي باشد خاتمه مي يابد. صورت اين دايره در رساله حروف جناب قدوس<sup>(۷)</sup> اين گونه آمده است:

ظهور ايقغ

دايره الافراد

١٠	ودى	محمد	مشية	نقطة الاولى
١١	هويا	على	اراده	تنزل النقطة
١٠٠	دعوم ق	فاطمه	قدر	جمع النقطتين
١٠١	عال قا	حسن	قضا	الف غيبى
١١٠	على قى	حسين	اذن	شجرة الاولى مقام كلمة الف اللينة
١١١	اعلى قيا	جعفر	اجل	الف مبسوطه
١٠٠٠	مظلل غ	موسى	كتاب	هاء معطوفه شجرة الثانية
١٠٠١	ضارغا	على بن الحسين	تنزل المشية	تنزل النقطة الاولى
١٠١٠	عظم غى	محمد بن على	تنزل الارادة	مقام البهاء تنزل النقطة الثانية ... الثالث
١٠١١	اعظم غيا	على بن موسى	تنزل القدر	تنزل النقطة الثالثة
١١٠٠	مغنى غق	محمد بن على	تنزل القضا	تنزل الف الغيبية
١٠٠١	غقا	على بن محمد	تنزل الاذن	تنزل الف اللينة
١١١٠	غقى	حسن بن على	تنزل الاجل	تنزل الف المبسوطه
١١١١	ظهور ايغ	المحمد غا	تنزل الكتاب	تنزل الف غير المعطوف

## ٦. الف و علم كيميا

«ثم اعلم بان هذا الالف فى مقام يشير به الارض البيضاء والتور الدرى الاخضران  
انتم فى اسرار الصنعة الطبيعة تريدون ان تتفرسون.»

يکي ديگر از معاني عظيم «الف» در علم کيميا نهفته است. لفظ کيميا يعني حيله و تدبير و عده‌اي نيز آن را مشتق از ريشه عربي کمي، يکمي به معنای پوشيده و پنهان شدن مي‌دانند. در اصطلاح قوم ساختن ماده‌اي است که شامل يک يا چند جزء مي‌باشد و به نام اکسير معروف است و توسط آن فلزات ناقصه به کمال مي‌رسند و به طلا يا نقره تبديل مي‌شوند. مختصري از تاريخ اين علم را در کتاب سزالحجر اين گونه مي‌خوانيم:

«اين علم از دست نوشته‌هاي پاپيروس مصري و يوناني به ازمئه قبل از ميلاد مسيح بر مي‌گردد. اعمال و نتايج آن را به خدای توت «TOT» مصري (نگهبان کتاب‌ها و کتاب‌خانه‌ها) و يا به هرمس «Hermes» يوناني منصوب مي‌دانند و تحقيق اين امور را در انحصار طبقه و دسته‌اي خاص از کهنه معابد قرار مي‌داد. از آن جا به قوم يهود نظري بي‌فکند آنها اصل علوم کيميا را به آدم ابوالبشر منصوب نموده و حضرت نوح آن را زينت پنهان کشتي خود قرار مي‌دهد و عامل کامل آن را حضرت موسي و حضرت سليمان مي‌دانستند. داستان‌هاي منتشره و الواح مکنونه از اقوام آکاها، بابلي‌ها، سومرها و آشوري‌ها، همگي حکايت از اعمال قديمي آن دارند. زندگي نامه بولتارک و يا ذيمقراطيس که در تحصيل اين علوم حتى به صف رهبانان و کاهنان مصري در آمدند شگفتي آفرين است.

نوشته‌هاي يونانيان قديم که اشاره به مهم‌ترين عمليات يعني سفيد کردن و زرد کردن فلزات است عقیده داشتند. پس از انجام امور مقدماتي تسويد، تلميح، تعفين، تغسيل و غيره، محلول سياه رنگي که در آن سرکه و شيره گياهان مقدس وجود دارد و فلزات کم بها را تحويل ماهيت نموده و به صورت ماده اولي که صورت مشخصي ندارد و متفرق است در مي‌آورد و آنها را براي تبديل به مواد گران بها تر آماده مي‌کند. ماده سياه مزبور را ام‌المواد مي‌دانستند به نام مرکب هرمس نام‌گذاري کرده‌اند.

از اين ايام گذشته و به دوران درخشان اسلام و تأثيرات عميق اسلامي و علمي اين مکتب متعالی و دانشگاه عظيم متوجه مي‌شویم. جابر بن حيان خراساني از شاگردان برجسته امام‌المؤمنين حضرت جعفر بن محمد الصادق براي اولين بار نوشادر مورا اکسير مي‌نمايد ... در اين ميان محمد زکرياي رازي را مي‌بينيم که در آثار خود اعمال و ملحقات آن را توصيف مي‌نمايد و در معرض خاصان قرار مي‌دهد.» (سزالحجر، ص ۳)

علی‌رغم اقوال مختلف در تأیید صحت این علم در کتاب الاسرار آمده است: علمای علم طبیعی و فلاسفه قرن‌های ۱۵ تا ۲۰ میلادی نظر به این‌که کشفیات علمی جدیدی نموده بودند، طرز فکر دانشمندان کهن و کیمیاگران را به کلی رد می‌کرده‌اند و آن را کاملاً خارج از قلمروی واقعی قوانین طبیعی تصور می‌کردند و نوشته‌های آنها را جزو اشتباه‌های تاریخ قلمداد می‌کردند. تنها کشف رادیوم توسط دانشمند لهستانی و فرانسوی، خانم ماری کوری در سال ۱۸۹۸ دانشمندان را با اصل قابل تبدیل بودن فلزها به یکدیگر آشنا و متوجه نمود که این نظریه قدیم هر چند در آن زمان کهن از روی تجربه‌های ناقص و نارسایی گرفته شده بود ولی دور از قوانین طبیعی نمی‌باشد و بلکه یکی از پایه‌های اساسی هستی یافتن کیهان می‌باشد. در قرن ۲۰ میلادی بشر موفق شد اتم را بشکند و عنصرها را به یکدیگر تبدیل نماید و در ضمن کشف کرد که اساس هستی یافتن کیهان و ستاره‌ها و کهکشان‌ها بر تبدیل شدن هیدروژن به هلیوم قرار گرفته است و این همه گرما و نوری که از خورشید و سایر ستاره‌ها خارج می‌شود همه از این کنش و واکنش‌های هسته‌ای سرچشمه گرفته است. (کتاب الاسرار، ص ۴۵۹)

ماده‌ای که اساس صنعت کیمیا است یعنی از آن اکسیر می‌سازند به حجر و ارض معروف است و حضرت بهاء الله آن را به ارض بیضا تسمیه می‌فرمایند. این حجر بنا بر اقوال مختلف بر دو نوع است: حیوانی، مثل موی، خون، تخم مرغ، زهره، مغز، جمجمه، صدف، شاخ؛ و حجر معدنی مثل زر، سیم، سرب و قلع. گرچه در زمینه مواد نسبت‌های استفاده شده و روش‌های گوناگون در این زمینه اقوال مختلفی وجود دارد ولی قریب اتفاق آنها متفق‌القولند که برای ساخت اکسیر، طبیعی حاذق و حکیمی فایق لازم است تا به تدبیر حجری مناسب را که جسد خوانده می‌شود انتخاب کرده و آن را سپس توسط روش‌هایی لایق و با استفاده از حرارت از آلودگی‌های احتمالی پاک نموده و به نسبت‌های دقیق با ماده‌ای دیگر مصطلح به روح ترکیب نماید.

در وجه تسمیه این مواد به جسد و روح در کتاب سرّ الحجر آمده است:

«اجساد به معنی گروهی از فلزات است که عبارتند از: زر، سیم، آهن، مس، سرب، روی و خارچینی که جوهری شگفت‌آور ... است. اهل این صنعت از این فلزات به کنایه و رمز یاد می‌کنند؛ مثلاً به ذهب، زر و شمس و به فضّه، سیم و قمر و به نحاس، مس و زهره و به سرب زحل و به حدید، آهن و مریخ و به رصاص قلعی ارزیز و مشتری و به خارچینی عطارد می‌گویند. گاهی در مورد تمام یا بیشتر این

رمزها میان اهل فن اختلاف دیده می شود ولی در مورد شمس و قمر همگان متفق هستند.

**ارواح:** به معنی کبریت و زرنیخ و زیبق و نوشادر است. دسته اول را برای آن اجساد نامیده اند که در برابر آتش پایدارند و دسته دوم را بدان سبب ارواح گویند که به محض برخورد با آتش می سوزند و نابود می شوند.

**نفس:** حکما عقیده دارند تدبیر روح و جسد به نحوی باید باشد تا از یکدیگر جدا نشوند و چون مجزّد در آتش ثابت و مقاوم بوده و در موارد دیگر نافذ باشد؛ در نتیجه وجود واسطه ای را لازم دیدند که مانع از جدایی آنها شود و آن را نفس نامیده اند که طبایع گرم و سرد و تر و خشک با هم درآمیزد و مستعمله ای معتدل به وجود آورد ثابت و نافذ و قائم فی النار. (سزالحجر، ص ۷۶-۷۲)

حضرت بهاء الله علاوه به این لوح، الواح متعدّد دیگری در مورد اکسیر و کیمیا نازل فرموده اند که در کتاب مائده آسمانی، جلد اول مندرج است. از آن جا که این علم ناشناخته می باشد و مطالب و تعبیر حضرت بهاء الله به صورت رمز و کنایه ارایه گردیده است به ذکر مطالب فوق اکتفا می شود و امید است که آینده، خواننده را به حقیقت این رموز نزدیک تر سازد؛ همان گونه که حضرت بهاء الله در یکی از این الواح صریحاً صحت و کشف آن را در آینده نوید می دهند:

«سبب انکار حفظ ید مختار است که این کنز را از ابصار خائنین حفظ فرموده ولکن عنقریب بعضی تصدیق نمایند و اذعان کنند و ظهور این کنز مستور بین هولاء علامت بلوغ دنیا است و بعد از بلوغ خطر عظیم و بلائی عظیم عالم و اهل آن را از عقب مگر آن که در رضوان الهی وارد شوند.» (مائده آسمانی، ج ۱، ص ۴۱)

گرچه عالم انسانی با استناد به بیان فوق در آینده به این علم دست خواهد یافت ولی دستیابی به جوهر اکسیر حقیقی به فضل و موهبت حضرت بهاء الله به طرفه العین میسر است چنانچه حضرت بهاء الله در لوح علی قبل اکبر می فرماید: «ای علی قبل اکبر، اکسیر اکبر کلمه حق بوده و او را ید قدرت از معدن مکنون به اسم مخزون ظاهر فرموده. او را در قرع قلب به نار محبت پیروز و بعد از ظهور اثر آن در جمیع ارکان اگر ذره از آن بر اهل امکان مبذول شود؛ جمیع نحاس وجود را ذهب ابریز مشاهده نمایی. این است اکسیر اعظم که قلم قدم به ذکر آن مشغول بوده و هست.» (همان، ص ۴۵)

و حضرت بهاء الله کشف این رمز را به زمان بلوغ عالم محوّل فرموده اند.

## یادداشت‌ها

(۱). وی به دستور شیخ حسین ناظم، مجتهد شیراز که بعدها به شیخ حسین ظالم ملقب گردید در شیراز به شهادت رسید. شرح ایمان و شهادت ایشان به تفصیل در تاریخ نبیل زرنندی، کتاب ظهورالحق و گنج شایگان آمده است.

(۲). «الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنها کوكب درى یوقد من شجرة مباركة زيتونة لاشرقیة ولاغربیة یکاد زيتها یضئ ولولم تمسه نور على نور یهدى الله لنوره من یشاء ویضرب الله الامثل للناس و الله بكل شیء علیم.» (قرآن نور: ۳۵)

(۳). رشاد خلیفه: اعجاز قرآن در عصر کامپیوتر، ترجمه دکتر محمدجواد سهلانی، شرکت نشر فرهنگ قرآن، ۱۴۰۳ ه. ق.

(۴). تعریفات جرجانی، ص ۱۶۷

(۵). فرائد، تلخیص صفحات ۳۱ تا ۳۴

(۶). از توضیحات و راهنمایی جناب آقای دکتر محمد افنان در این زمینه بسیار سپاس گزارم.

(۷). محمدعلی زنوزی، رساله حروف، متعلق به کتابخانه شخصی آقای کاندی در ایران (چون نسخه مورد نظر خطی بوده است متأسفانه هیچ‌گونه اطلاعات بیشتری از مأخذ در اختیار نیست) نسخه سنگی، ص ۲۱۱.